

Jan-Jul, 1961

پوهنځی ادبیات

Adab. Kabul

Vol.9, No.2, Jawza-Sartan 1340

(May-June 1961)

علمی ، ادبی ، تحقیقی
تاریخی ، فلسفی ، اجتماعی

Ketabton.com

ادب

د اعیان زخاوند ، پوهنځی ادبیات

ادب

نشریه دومانه

آدرس

مدیریت مجله ادب،

پوهنځی ادبیات،

جاده شیرعلی خان،

شهر نو، کابل،

افغانستان.

شرح اشتراك

محصلین و محصلات

متعلمین و متعلمات ۱۲ افغانی

» مشترکین مرکز ۱۵

» مشترکین ولایات ۱۸

» قیمت این شماره ۳

» مشترکین خارج ۲ دالر

هیأت تحریر

پوهاند بیتاب

پوهاند دکتور جلاوید

پوهاند دکتور اعتمادی

پوهنوال دکتور صالح

پوهندوی دکتور علمی

درین شماره

۱ رول ژورنالیزم ...

۵ جهان بینی نوین و هگل

۱۱ تفکر و نگارش

۲۱ یوتیدیموس و بـاکتربا

۴۵ زندگانی حضرت عیسی

۵۳ خبر چیست؟

1 Koh-i-Nur

8 Guzgan

ادب

شماره دوم سال نهم

جوزا - سرطان

۱۳۴۰

خلاصه گفتگوهای باغلی
داکتر نکسن پروفسر ژور-
نالیزم یونیورسیتی منیسوتا و مدیر
مجله سه ماهه ژورنالیزم ،
که برای محصلین ژورنالیزم
پوهنشی ادبیات ایراد نموده
اند .

رول ژورنالیزم در جهان امروز

اول - ژورنالیزم در پیشرفت و ترقی يك کشور
سهام بارزی دارد .

(الف) تاریخ بمانشان میدهد که تحول حیات روستایی بحیات شهری ، بکار
افتادن مؤسسات صنعتی و انکشاف اقتصادی ، در هر جا ، زمینه را برای توسعه
باسوادی و باسوادی برای استفاده بیشتر از روزنامه ها ، مجلات ، کتب و حتی
رادیو ، فراهم میسازد ، و از این وسائل وقتی استفاده روزافزون بعمل آمده
میتواند که سطح عایدات فی نفر بلندتر و سهم مردم در امور همگانی بیشتر گردد .
(ب) تحلیل های اخیر نتایجی که ملل متحد و یونسکو از ۸۵ کشور بدست آورده
نشان میدهد که قدمهای اساسی ترقی عبارت اند از :

- ۱- بسط و توسعه باسوادی : تدریس مردم بیشتر برای خواندن و نوشتن .
- ۲- انکشاف اقتصادی (بشمول تحول حیات روستایی بحیات شهری ، بکار افتادن مؤسسات
صنعتی ، اصول مرقی زراعت) .
- ۳- استعمال بیشتر وسائل تنویر افکار (روزنامه ها ، رادیو ، سینما و غیره) .
- ۴- سهم بیشتر سیاسی (رأی دادن در انتخابات) .
- ۵- ایجاد حسن تفاهم بیشتر ، که شرط اساسی همکاری و امنیت میباشد .

(ج) «کدام علت و کدام معلول است» ترقی فوق العاده زیاد يك کشور یا ترقی روزنامه ها و دیگر وسائل تنویر افکار آن؟

۱- پاسخ این پرسش اهمیتی را ندارد که دانستن کیفیت بهم نزدیک شدن این دو دارا میباشد؛ یکی لازمه دیگرانند.

۲- ژورنالیزم و افهام، تفهیم باتوده، از راه توسعه محیط ما یعنی از راه اخذ و نشر وقایع و نظریات دور دستی که دانستن آنها توسط خود ما امکان پذیر نیست، فعالیت های موهبتهای بزرگ سیاسی را در جهان امروزی ممکن نمیزد.

دوم: ژورنالیزم یکی از مؤسسات بسیار مهم اجتماعی ما گردیده است، که مانند دستگاه سیاسی ما، دستگاه اقتصادی ما و مؤسسات مذهبی ما چنان وظائف اجتماعی را فراهم میآورد که جامعه بدون آنها کاریرا از پیش برده نمیتواند.

الف) علمای علم اجتماع پنج وظیفه اساسی اجتماعی را، که مطبوعات و دیگر وسائل تنویر افکار اجراء مینمایند، قرار ذیل تذکار میدهند:

۱- اخذ و نشر اطلاعات: وقایع سراسر جهان را مورد مطالعه عمومی قرار داده آنها را به مردم علاقه مردم و حائز اهمیت باشد دست اشاعت میسپارد.

۲- معرفی افکار و نظریات: مردم را با افکار و نظریات دیگران آشنا میسازد تا عاقبت الا مر يك فکر عمومی در توده ایجاد گردد.

۳- خدمت آموزشی و پرورشی: در موضوعات مختلف حیاتی، برای مردم، معلومات سود مندی تهیه مینماید.

۴- فراهم کردن وسائل سرگرمی: ما را از تشوشات و خستگی های روحی فراغت می بخشد.

۵- نشر اطلاعات: راه را برای پیشرفت اقتصادی کشور، از طریق تشویق استمهال و استهلاک عمومی اشیاء، هموار میسازد.

ب) ژورنالیزم معاصر، مانند سایر موهبسات اجتماعی، از چهار عنصر ترکیب گردیده است:

۱- احتیاج اجتماعی با اطلاعات و افکار، که همین عنصر ژورنالیزم را بوجود آورده است.

۲- عنعنات و قوانینی که حین اقناع این احتیاج در جامعه مخصوص تکامل می پذیرد.

۳- تکنالوجی ای که در زمان خاصی جهت اقناع احتیاج فوق بکار برده می شود چون ماشین های طباعتی، رادیو و غیره.

۴- پرسونل (ژورنالستها) که متصدی آند تا این احتیاج خاص اجتماعی را با تکنالوجی در دست

داشته، مطابق عنعنات و قوانین جامعه شان، مرتفع سازند.

ج) ژورنالیستهای بزرگ هر کشور و هر عصر نخستین اشخاصی بوده اند که احتیاجات جدید اجتماعی را تشخیص کرده و برای رفع آنها تکنالوجی های جدید را بکار برده اند.

۱- خود تکنالوجی های جدید در احتیاجات اجتماعی، حتی در عنعنات و قوانین ما، تحولاتی را وارد میسازد. طور مثال، تحولانی را ملاحظه کنید که، بواسطه وسیله طباعت، سینما، رادیو و حتی تلویزیون رونما گردیده است.

۲- ژورنالیست، بیش از همه کسی، بایست آماده تحول باشد گرچه امکان دارد ماشینهای او عوض گردد مگر احتیاج به ژورنالیستهای آموزش، تربیت یافته، ماهر، کامل باقی خواهد ماند.

۳- همینکه جهان پیچیده تر و بهم نزدیکتر میگردد ساعت بساعت احتیاج به ژورنالیستهای بهتر زیادتر شده میرود.

سوم- وقتی که قدرت افکار عامه زیاد تر گردید مسئولیت ژورنالیستها و دیگر وسائل تنویر افکار نیز بیشتر میشود.

الف) یکی از مشغلات برجسته تاریخ در سرتا سر ۳۰۰ سال گذشته قدرت روز افزون افکار عامه بوده است، و این دوره ای بوده که در آن روزنامه ها و دیگر وسائل تنویر افکار عامه ترقی و انکشاف نموده است.

۱- ژورنالیست از طریق توده اطلاعات و نظریات را به پیمانهای زیادی در بین عموم مردم پخش مینماید.

۲- مطبوعات و سائر وسائل تنویر افکار، بنوبه خود، افکار مردم را به گروهای مختلف جامعه و زمامداران کشور منعکس میسازد.

۳- وظیفه ژورنالیست است تا شکل افکار عامه را در ساحه وسیعی ممکن سازد.

ب) آن عوامل کدامند که بر افکار عامیانه حکم عاقلانه و با جاهلان را صادر مینمایند؟
مهمترین آنها ازینقرار است:

۱- سطح تعلیم و تربیت مروج. و آن از تعداد مردم خواننده، نویسنده، فهمیده معلوم میشود.

۲- کیفیت لیدر شپ، نه تنها لیدر شپ سیاسی بلکه لیدر مطبوعاتی هم.

۳- سهولت اخذ و نشر اطلاعات. تعداد روزنامه ها، رادیو، اخذها، کتابخانه ها، سینماها و غیره.

۴- نوعیت موضوع مورد بحث، که نباید آنقدر فنی باشد تا اقتضای دانش تخصصی را اینماید.

۵- عطف توجه به سأل شکل يك فكر عمومى باين معنى كه را سخ شدن آن در اذهان عامه ناچه اندازد وقت را در بر گرفته است.

ج) فکر عمومی یک موجودیت جدا گانه نیست بلکه خط سیر افکار آن افرادی است که یک گروپ اجتماعی مخصوص را ساخته است.

- ۱- بعضی افراد بیش از دیگران بر اعضای گروپ خود نفوذ دارند: اینها زعماء هستند.
- ۲- این زعماء عموماً اشخاصی اند که در مورد اطلاعات و نظریات بیشتر به مطبوعات و دیگر وسائل تنویر افکار اتکاء دارند.
- ۳- باین اساس، نفوذ یک روزنامه یا یک جریده تنها از روی تعداد شماره آن که به مردم میرسد اندازه شده نمیتواند.

د) برای افهام و تفهیم موثر، ژورنالست باید مردمی را که برای شان کار میکند خوب بشناسد تا از یکطرف بتواند توجه شانرا جلب کند و از طرف دیگر بزبانی با آنها صحبت نماید که فهمیده بتوانند.

- ۱- افهام و تفهیم حقیقی تازمانی ناممکن است که کلمات و تصاویر بکار برده شده مفهوم مورد نظر را بخواننده انتقال ندهد.
- ۲- ژورنالست باید با مردم در تماس باشد تا مشکلات شانرا از نزدیک دیده موضوعاتی را مورد اشاعه قرار دهد که مطابق بفهم و علاقه مندی شان باشد.

ه) از گفته های بالا برمی آید که ژورنالست ها وقتی رول شانرا، با احساسات عالی، در جهان امروزی بدرستی بازی کرده میتوانند که بصورت مشخصین ژورنالیزم تبیه گدیده باشند. (مترجم هاله)

جهان بینی نوین و هگل

مدرسه فلسفی جانشینان فیو دالیته صحت قوانین تحول و انکشاف را در تمام پدیده های طبیعت و شئون جامعه تأیید مینمایند، مگر بهمین تأیید و شناسایی قوانین مذکور قناعت نموده از آن حد قدمی فراتر نمیگذارند. آری، گلاگون عقل سلیم پیروان این مدرسه فلسفی از آن حد فاصلی که مغز را از پوست و علت را از معلول جدا میسازد، جست زده نمیتواند.

جهان را نمیتوان بحیث اشیای ساخته و پرداخته شده مغلق و پیچیده درک کرد بلکه میتوان آنرا بطور عملیه های مغلق و پیچیده که پیوسته در دست تغییر و تحول بوده و بر جاده انکشاف پریان است درک نمود. این مفکر ره در جهان بینی نوین خیالی اساسی و بسیار بابرکت است این نقطه نظر فلسفی از زمان هگل ببعد در اذهان و شعور همگان جاگزین گردیده و حیثیت یک واقعیت کلی را پیدا نموده که سفسطه بازان مدارس کهن بمشکل آنرا رد میتوانند.

این «مفکر ره اساسی و بزرگ» در باره کلیه تحول و انکشاف و خصوصیت مترقی انکشاف، انکشاف از پایین ببالا، بلندترین نقطه ایست که همای فلسفه بورژوا پرواز نموده است؛ و هم از همین نقطه، نهایی جهان بینی نوین آغاز میگردد. در اینجا باید خاطر نشان نمود که فلسفه مثبته روزهای پسین از همین حد عقب نشینی نموده بصورت سرسام آوری از نقطه نظر بالارم میکند.

ماحصل اساسی فلسفه نوین و یا جهان بینی نوین در اینست که قوانین دیالکتیک عملیه های تحول و انکشاف را که در جهان مادی واقعی صورت میگیرد، کشف

کرده است ؛ اما در عین زمان این کشف ، کشف روش دیالکتیک دانستنی ساینفک آن عملیه ها میباشند .

پس ، وقتیکه میخواهیم از دیالکتیک در بررسی و تحقیق پدیده های آفاقی کار بگیریم نباید زیر تأثیر قضاوت عندی و یکطرفه برویم ، و باید از روی آن شرایط کانکریت که در جبهت و ذات حرکات واقعی آفاقی وجود دارد ، از روی آن تناقضات کانکریت هر جنبه تناقضات و از لحاظ روابط باهمی کانکریت تناقضات ، حقیقت را کشف نماییم .

اهل نصوص مخالف این طرز تفکر بوده در تتبع و تحقیق از روش بالا اظهار تنفر و انزجار مینمایند و هم بهمین جهت نتیجه گیریهای ایشان نادرست و بفرسنگها دور از واقع امر میباشد . ازینرو جهان بینی نوین را نمیتوان فقط ادامه ویا ترکیب آثار و مدارس سلف آن دانست . جهان بینی نوین مسایل فلسفی را عبارت از تعمیم قوانین تحول و انکشاف دانسته راههای حلی برای آن مسایل سراغ میدهد . جهان بینی نوین دگرگونیهای پرفیض و واقعی را در جهان فلسفه بوجود آورده است ؛ یعنی فلسفه کهن را عقب سر گذاشته و در عوض فلسفه ساینفک جدیدی را در دسترس جهانیان میگذازد .

جانب‌داری می‌کرد، مفکوره حرکت‌مترقی را در جامعه بشری از چند مرحله پیشنهاد می‌کند. وی عقیده دارد که این مراحل انکشافی از قوانین معینی دنبال می‌نماید. کاندروسی باین اکتفاء نکرده معتقد است که آن قوانین باتسکینیک تولید رابطه پس نزدیکی دارد.

دیدار و ماده و حرکت را جدایی ناپذیر میدانند؛ و عالیت‌ترین خدمت مائریا است‌های میخانیک‌کی فرانسه را میتوان در «فلسفه حیوانات» لا مارک مطالعه نمود، زیرا لا مارک عقیده دارد که طبیعت و خصوصیت اورگانیسم زنده، محصول محیط و ماحول آن می‌باشد.

پس، فلسفه مائریا است‌های میخانیک‌کی فرانسه منتج بدین نتیجه می‌گردد که: جهان و آنچه در آن وجود دارد پیوسته در دست عملیه‌های تحول و انکشاف می‌باشد و این عملیه‌ها بنوبه خود قوانینی دارد که انسان میتواند آنرا بیاری و کمک ساینس کشف کرده با دقت و صحت تمام علمی در چوکات فارموله بگنجاند. لیکن انسان باوضاحت تمام میتواند بنگرد که این نتیجه گیریه‌ها با آن مفکوره فلاسفه میخانیک‌کی که: کاینات را یک سیستم میخانیک‌کی تصور و فکر

لیکن وقتی که هگل میگوید « هر چیز نمونه و مثال دیالکتیک است » مرادش این نیست که قوانین دیالکتیک در درجه اول قوانین تحول و انکشاف جهان مادی میباشد. در نظر هگل حرکت دیالکتیک مریحون و زادهء تفکر است؛ و این تفکر و اندیشه را بصورت «مطلق» و رای جهان مادی سراغ میدهد. بنا بر آن اگر-
 طوریکه هگل عقیده دارد - « هر شیء محدود » در خود تناقض دارد و پیغم
 مجبور است که ضد و نقیض خود را در سر زمین وجود خود بپروراند،
 از آنجهت است که در مفکوره آن تناقض جبلی و ذاتی وجود دارد. ازینرو قرار
 عقیده هگل فهم و ادراک قوانین عملیه هائیکه در این جهان بوجود می پویند بررسی
 و تحقیق آن عملیه ها احتیاج نداشته بلکه به تفکر آنها محتاج میباشد. هگل بهمین
 شرح و ابضاح اکتفاء نکرده علاوه مینماید که « مرحله تفکر » عالی ترین مرحله
 دیالکتیک و در عین زمان « صداقت اندیشه » عالی ترین حقیقت میباشد.
 « راستی اندیشه » بعقیده هگل شباهت تام و روا بطهء تمام با آن تجربه
 و دگرترین های مذہبی دارد که ته عنوان تصوف بررسی میشود.

این گفته هگل باتمام وضاحت

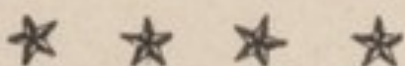
توجه میکند، یعنی، رابطه علی با همی حرکت مترقی از پایین به بالا، که بصورت حرکات کج و پیچ ظاهر میگردد، از نگاه هگل، نقل و کاپی حرکت ذاتی اندیشه که از روز الست شروع گردیده، میباشند و امید انم که این حرکت بکجه-منتهی میگردد، لیکن همینقدر روشن است که حرکت مذکور بطور مستقل از عملیه طرز تفکر دماغ بشر صورت میپذیرد.

با این اندیشه قهقراپی باید مجادله کرد و آنرا از بین برد زیرا مفکوره هاجز انعکاس اشیای واقعی بر لوحه اذهان و آینه اندیشه چیز دیگری نیست. اشیای واقعی را نباید تصویر فلان و یافلان مرحله انکشاف آید یای مطلق پنداشت. و هم از همین رهگذر است که دیالکتیک را عبارت از ساینس قوانین عمومی حرکت جهان خارجی و فکر انسان میپندارند. . . . و خود دیالکتیک فکر را انعکاس شعوری حرکت دیالکتیک جهان واقعی بحساب میآورند. از این نقطه نظر است که دیالکتیک هگل را دیالکتیکی میدانند که عرض اینکه بصورت طبیعی بر پای خود دبایستد، بر فرق خود ایستاده است. اما انکشاف مابعد، دیالکتیک هگل را از ان وضع ناهنجار نجات داده دوباره بصورت طبیعی درآورده.

قوانین دیالکتیک قوانین حرکت ذاتی آید یای مطابق

طرز تفکر میخانیکی افتاده بودند، اصلاح نماید. از این کشف نیاید توقع
آثر داشت که فارموله های معین و ثابت را درد سترس ما میگذارد تا ما از آن
کور کورانه چون نص مطلق پیروی نماییم. بر عکس کشف مزکور
از فارموله های تکمیل شده نهایی مفکوره دیالکتیک نمایدگی نمیکند.
بعلت اینکه هیچ کشف واقعی حقیقت نهایی و مطلق نبوده بلکه آغاز و شروع
انکشاف جدید محسوب میگردد.

بدین طریق هدف پارینه فلسفه را رد میکند، یعنی هدف فلسفه میخانیکی و هگل
را با تمام معنی کلمه صحیح نمیداند.
از گفته های بالا باید چنین نتیجه گرفت که یک فیلسوف نمیتواند
به تنهایی وظیفه تمام جهان بشریت را، در راه انکشاف، انجام دهد.
«حقیقت مطلق» را باید سر جایش گذاشت زیرا طوریکه پیشتر گفته شد،
هیچ کس نمیتواند به تنهایی بسر منزل این مقصد برسد. در عوض باید از طریق
ساینس های مثبت در پی فهم و ادراک حقایق نسبی و حقایق افتاد که فهم شان بوسیله
آن ساینس ها امکان دارد سپس نتایج حاصله را بیاری و کمک طرز تفکر دیالکتیکی
چوکات بندی نمود.



De la

Document No. 101
Document No. 101

ترجمه و تلخیص و نگارش فکرت

تفکر و نگارش

- ۲ -

۱- تابعیت (۱)

جمله، عبارت از يك دسته کلمه هایی است که يك فکر کامل را بیان کنند. ممکن است يك فکر کامل (۲) چندین فکر دیگر را که اجزاء تشکیل دهنده (۲) آن فکر کامل باشد، احتوا کند. هنگامیکه که يك جمله صرف يك فکر را در بر داشته باشد جمله ساده نامیده میشود به حیث مثال: آن مرد در آستان در ایستاده است. ما غالباً فکرمان را با جمله های ساده بیان میکنیم و هم با جمله های ساده سخن میگوییم، اندیشه های ما نه به صورت دسته ها، بلکه تنها تنها و یکی در پی دیگری می آید. نمونه زیرین ممکن است صورت تسلسل افکار را نشان بدهد: آن مرد در آستان در ایستاده است. قدش بلند است. آستان دروازه پست است. شکل او شمع مانند است. لباسهایش سیاه است. داخل خانه تاریک است. چهره آن مرد را نمیتوان باز شناخت.

واضح است که اینگونه نگارش، طرز بیانی بی تأثیر یکنواخت و مأیوس کننده است و فرقی نمیکند که از تفکر پراکنده و مبهم و بی سرو سامان ماچقدر به درستی و دقت نمایندگی میکند. نخستین گامی که يك نویسنده برای دوری گزیدن از این گونه شیوه نگارش متشنج و بی ربط، بر میدارد

و ظرفیت گذاشتن کننده های بسیار دیگری را نیز دارا باشد. هر گاه چند کننده دیگر بر توده دوم بگذاریم، این نتیجه حاصل میشود:

(او در آنجا ایستاده بیک سنگریزه در خشان می نگرست)، و (او بیکای حرکتی نمیکرد)، و (محکوم به تصادم و مرگ به نظر میرسد)، و (ما دچار وحشت شده بودیم)، و (رنگ بعضی از ما مانند مرده پریده بود)، اما (ناگاه مردی را در یک آستانه تاریک دیدیم)، و (بدون شک او درست در هانجا بود)، لیکن (مایه شتر متوجه وی نشده بودیم)، و (او به سان برق پیش آمد)، و (اوزاه را مسدود کرد)، و (آن مارتین برد). فقره های مهم و اصلی میان قوس گرفته شده است.

اکنون باید گفت، توده های مرده کننده ها بکار ما نمی آید بلکه درختان زنده بکار ماست. نباید جمله های ما بصورت ماشینی ساخته شود؛ باید این جمله ها رشد کند و بزرگ شود. بدانسان که موجود های زنده نمو میکنند و بزرگ میشوند. درخت بخوبی میتواند سم

به فکر اصلی سوم : هیچ فکر تابعی تعلق نمیگیرد .
 بصورت عمومی ، نویسنده توانا کسی است که جمله های خود را به اساس قانون
 تابعیت - با افکار تشکیل دهنده به هم بسته - ترکیب میکند ؛ و نویسنده
 چیره دست کسی است که از میان هر دسته افکار حتماً مهمترین فکر
 را برای بیان فقره یا فقره های عمده و مهم ، برمیگزیند و افکار تشکیل دهنده را
 در ترکیب ها و فقره های تابع جای میدهد .

چگونه افکار مهم را در یابیم ؟ حتی ورزیده ترین نویسنده هم با این سوءال
 رو برو میشود . باید بگوییم که مافکری برای اظهار و بیان داریم ، آن فکر مرکب
 از چندین فکر تشکیل دهنده است و به این نکته اذعان داریم که برخی از این
 فکر های تشکیل دهنده نسبت به برخی دیگر ، مهمتر است ؛ اما چگونه عمده ترین
 و مهمترین فکر را - نه را - از میان آنها در یابیم ؟ برای این کار ، بیش از دوراه
 وجود ندارد : نخست باید متمرکزین عملی کنیم و افکار خویشتن را به طریقهای
 گوناگون بنویسیم تا موفق شویم که فکر عمده را به صورت مرء کدو مهم بیان
 کنیم (هنگامیکه جمله فکر ما را کاملاً بیان کنند میتوانیم به کلی یقین کنیم که تأ

غبار آلود و دور میباشد و به عبارت در آوردن آنها، به سبب وجود ارتباطهای خیلی زیاد میان فقرهء عمده و فقرهء تابع، چیره دستی و توانایی خاصی را اقتضاء میکند. ارتباطهایی از قبیل زمان، شرط و حالت، سبب، مقصود، نتیجه، امتیاز، نسبیّت، مقایسه، وسیله، عطف و ربط، تسلسل، مناسبت منطقی، مغایرت. ارتباطهایی که باید با حرف ربط مناسب یا بوسیله فقره و عبارتی خاص، بیان شود. به حیث مثال، اگر ارتباط میان فقرهء عمده و فقرهء تابع، رابطهء شرطی باشد؛ میتوانیم این دو فکر را چنین با هم ترکیب کنیم:

باران می بارد

آب رود خانه زیاد خواهد شد

و یا با استعمال حرف ربط، میتوانیم بدین گونه بنویسیم:

اگر باران بیارد آب رود خانه زیاد خواهد شد.

زبان فارسی به سان بسیاری از زبانهای غنی و متکامل جهان، از رهگذر حرفهای ربط، خوشبختانه خیلی غنی است (۱). هنگامی که در زبانهایی مانند انگ

زمان: هنگامی که ، وقتی که ، انگاه که ، زمانیکه ...
 پیش از ، پیش از آنکه ؛ قبل از ، قبل از آنکه ...
 پس از ، پس از آنکه ، سپس ، بعد از آنکه ، بعد از ...
 در حالیکه هر وقت که ، هر ساعتی ، هر لحظه‌یی ، هر آنگاه ...
 از وقتی که از مدتی که
 تا به مجردی که
 تا آنکه بارها ، به کثرت ، غالباً ، بیشتر اوقات ...
 تا که

مکان: کجا ، به کجا هر کجا ، هر جا که
 از کجا در کجا ، در آنجا که

وسيله: هر چند با وجودی که ، با آنکه ، با وجود آنکه
 اگر چه فرقی نمی‌کند ، پروا ندارد ، اهمیتی ندارد ...
 باینکه حتی ، حتی اینکه

سبب: چونکه ، نظریه اینکه ، به سببی که ، بدین جهت ، از باعث اینکه
 نظریه ، بنابر ، به اساس ، اکنون که ، حالا که

مقصود: به مقصود ، به منظور ، بمنظور اینکه ، بمقصود اینکه

بنویسیم عین واقعیه و حقیقت را بیان نخواهد کرد :

به استالف رسیده، دو ستم را در آنجا لا قات کردم، به همراهی اورهسپار
جبل السراج شدم.

رئیس آقای حسن بوده، منشی آقای فاروق بود.

اگر اکنون فرض کنیم فکر کاملی را می خراهم بیان کنیم که از سه فکر تشکیل
دهنده، مرکب است: يك فکر عمده و مهم و دو فکر تابع دیگر؛ البته ما در این صورت
فکر عمده و مهم را در فقره عمده و افکار تابع را در فقره های موازن و برابر،
بیان میکنیم:

اگر باران بایستد و اگر راه خوب باشد، مفتش معارف به سواری اتوموبیل
بامدادان رهسپار لوگر خواهد شد.

دو فکر نخستین، با حرف شرط «اگر» به شکل فقره های شرطی بیان شده
است؛ زیرا این دو فکر با فکر عمده سوم، یکسان ارتباط دارد: رفتن مفتش
معارف توسط

داشت که نشانهء موازنه ، نشانهء گرامری و دستوری است - باید مادو (یا بیشتر) فعل وصفی : (سروده : نوشته ، خوانده) ؛ دو اسم مصدر : (سرودن ، نوشتن ، خواندن) ، دو ضمیر ، دو حرف اضافه : (به ، با ، از ، در) و مانند آن ، داشته باشیم . اگر قانون موازنه ، برای مادشواری بار آرد ؛ باید متیقن باشیم که علت آن دشواری ، آشنایی نا مکمل و سرسری مابا اشکال و وجوه گرامری است . چاره این کار آنست که به گرامر روی آریم و به دقت و تأمل مطالعه کنیم و از میان نکات دستوری ، مختصراً اجزای کلام را بیشتر با توجه بخوانیم . پیش از آنکه ما دربارهء موازنه بتوانیم مهارتی کسب کنیم ؛ باید وظیفهء نحوی هر کلمهء یک جمله را تشخیص و تعیین کنیم .

پیشنهاد دوم اینست که باید توجه خویش را به کلمه یا فقرهء نخست معطوف سازیم . زیرا کلمه و یا فقرهء نخست جمله ، همیشه میتواند نشانهء موازنه اجزای جمله باشد . اگر دو فقره بی داشته باشیم که با کلمهء « اگر » شروع شود و یا دو فقره بی که با کلمهء « هرگاه » شروع شود ؛ باید متیقن باشیم که این دو فقره با هم برابر و موازن است اگر چه قسمت های بعدی آنها مختلف باشد . به حیث مثال ، درین جمله :
ا

لاحظه ترکیب و ساختمان فرق میکند اما با اینهمه، موازن و برابر است. هم چنان دو فقره‌یی که دارای طول یکسان نباشد یعنی یکی کوتاه و دیگری دراز باشد، میتواند با هم برابر و موازن باشد. در بسیاری از مثال‌های موازنه، مشابهت گرامری صرف در يك ياد و كلمهء نخست وجود میداشته باشد؛ مثلاً درین جمله:

او گفت (که این) کار شایستهء کردن نیست و گفت (که من) به سهم خودم علاقه‌یی به آن ندارم.

گذشته ازین، بعضی اوقات دو فقره بدون اینگونه مشابهت و جره گرامری، دارای موازنه میباشد، به حیث مثال درین جمله از يك مقالهء آرنولد:

دانستن نوشته‌های ادبی و زیبای اقلایسی، همانا شناختن اقلایست، و فهمیدن نوشته‌های ادبی و زیبای (۱) انگلیسی، همانا شناختن انگلستان نیست.

هر دو بخش این جمله با مساواتی که دارد، تعادل و موازنه‌یی را به میان آورده است.

چنان حرفهای ربطی که مناسبت و ارتباط دو چیز را به هم نشان میدهد (۱) بوجود آمده باشد؛ یعنی حرفهای ربطی که جوهره جوهره برای پیوستن اجزای جمله‌یی که اهمیت و ارزش یکسان و برابر دارد، استعمال میشود. به حیث مثال:

بی‌ریایی و صمیمیت بزرگترین اهمیت را داراست، نه تنها از رهگذر انتخاب موضوع، بلکه از نظر روش بیان و شرح جزئیات هم.

یا بزرگی و عز و نعمت و جاه یا چو مردانت سرگش روی
نه جانی بی نصیبم را پیامی از دلارامی نه شام بی فروغم را نشانی از سحر گاهی
من و تو هر دو مبتلای یک در دیم.

به این مبحث قانون موازنه، باید یک نکته را هم بصورت آگاهی و اخطار بیفزاییم. پس از آنکه مابه نوشتن جمله‌های موازن آشنا شدیم و مشاهده کردیم که چسان غالباً به کاربردن موازنه، فکری مبهم و تاریک را بس سرعت صاف و روشن میکند؛ ممکن است به این فکر باشیم که ازین گونه طرز بیان در جاهای غیر مناسب نیز استفاده کنیم، به حیث مثال در جمله زیر:

۳- تأکید (۱)

مادر یافته ایم که گفتن حقیقت کاری بسیار دشوار است؛ و با اینهم هنوز به آخر مطلب نرسیده ایم. اگر ما آموخته ایم که سایهء روشنی از فکر خویش را با واقعیت نسبی و تقریبی، به وسیلهء تابع قرار دادن همهء مراد تبعی، و موازن ساختن همهء مواد متوازن، و مساوی و همسنگ ساختن همهء مواد برابر و متساوی، ارائه کنیم؛ با اینهم مادر هنر بیان حقیقت، شاگردی بیش نیستیم اما شاگرد لایق و شایسته. لیکن مهارت و چیره دستی و ستادی آن گاه میسر تواند شد که نه تنها حقیقت را بگوییم بلکه حقیقت کامل را بیان کنیم. آرزوی چیره دستی استادان کامل و مطلق را به قدرت در سرفه می پرورانیم - زیرا توانایی و استادی کامل، منحصر و مختص به هومرها، دانته ها و شکسپیرهاست، حقیقتی گویان بز رگت و ممتازی که اگر تمام حقیقت را به ما ارائه نمیکند؛ تمام حقیقتی را که خودشان دیده اند در برابر چشم ما می گذارند. و ما مردم مادون و کهنتر، آرزوی بسیار پیش رفتن را نمیتوانیم بکنیم وای لازم است تا جایی که میتوانیم رفت برویم.

يك نکتهء واضح دیگر باقی مانده است که باید مراعات شود. ممکن است ما به راستی و درستی مواد تبعی را تابع، متوازن

پراگراف حقیقت آمیزی نمی نویسد. نویسندہ‌ی که جمله‌ء او نمودار تقارن و تناظر فکری نیست (فرض کنیم که فکر، قرینه و تناظری داشته باشد)؛ نویسندہ‌ی بی که در جمله‌ی نکات و افکار مهم و برجسته را در فقره‌ء برجسته، آنچه را که بالنسبه بی اهمیت است در عقب و در پس منظر جمله قرار نمیدهد؛ هنوز نوشتن جمله تخمیناً حقیقت آمیز را هم نیاموخته است. اکنون باید در باب روش های گوناگون موکد کردن افکار و اهمیت دار و جالب توجه سا من آنها، سخن گفت.

(۱) الفبای چاپی شکست (۱): دختران مکتب که نام می نویسند، به این خوش هستند که تصور کنند تقریباً هر آنچه در مکتوب شان ذکر شده، کاملاً مهم است بدین سبب به کثرت، زیر کلمه ها و ترکیبها و فقره ها خط می کشند؛ به کار بردن ایتالیکس در چاپ، معادل خط کشیدن در دست نویسی است انا لیکس خیلی کم و توسط نویسندگان چیره دست استعمال میشود؛ اما کار لایل آتش بیان، درین مورد مستثنای مشهور و برجسته است زیرا انا لیکس را زیاد به کار می برد به حیث مثال

(۱) انا لیکس (*Ital*

در قطعه زیر چندین کلمه را به اتالیکس نوشته است (و حتی تسمی از یک کلمه را به اتالیکس نوشته) و برخی کلمه ها را سر تا آخر به حروف کلان و هم حرف اول دوسه کلمه را به حروف کلان نگاشته است :

او شخصی است با فکر و ذهنیت کولمبی (۱) که با کشتی بادبان دار، رهسپار کشورنا معلوم (هیچ جا)، و کشورنا معلوم (کجا) ست، با «دوستی» همان «آلپ های آبی» لغزنده و بیکران (۲) و والس صغیر زننده «همه» «بادها»؛ نه به اثر فتح و پیروزی آنها و نه با وجود آنها، بلکه با دوستی آنها، چون باری «آنها» تصمیم شان را گرفته اند! او مبتکرترین کولمبی است که من تا کنون دیده ام. نی، مسأله او، مسأله یی ناممکن نیست: او حتماً به همان کشور (هیچ جا) خواهد رسید؛ کشورنا معلوم «کجا» ی او، آن «جا» (۳) خواهد بود! در «اوقیانوس گودالهای ژرف» (۴) و در «صندوقچه» «مفل دیوی جریز»؛ یقیناً به صورت قطع، او و عمامه کشتی «وی»، و همه بار کشتی و متعلقات کشتی شان بالاخر جای می یابند.

باید به خاطر داشت

را دارد ؛ اما این به تنهایی بسنده نیست و ما باید ترتیب تأکید آنها را نیز مراعات کنیم و قتیکه افکارمان موازن است ولی از نظر ارزش و قیمت فرق دارد - از نظر شدت و قوت ، از لحاظ اهمیت ، از نگاه وضوح و صراحت ، از راهگذرد اجسپ بودن - باید ما این ترتیب و تدریج را با استعمال طرز تنظیم مرحله بسی ، یعنی ترتیب تدریجی ارتقایی و صعودی نشان بدهیم .

کلمه انگلیسی کلایمکس از يك لغت یونانی به معنای « زینه » گرفته شده . و هنگامیکه آنرا در موضوع انشاء و نگارش به « تدریج ارتقایی » یا « تدریج صعودی » ترجمه کنیم ؛ عین مفهوم را میرساند . همان گونه که پله های نردبان یکی بالای دیگر قرار دارد و صعود کننده به سوی هدفش منظمآ بالا میرود ؛ به همان رنگ ، در جمله بسی مشتمل بر اجزای متوازن که هر يك دارای ارزش و اهمیت دیگری باشد ؛ باید اجزای متوازن چنان در جمله جای داده شود که از ارزشهای کوچکتر و کمتر به ارزشهای بزرگتر و بیشتر ، تدریج ارتقایی وجود داشته باشد ؛ « پسر ت بسیار مریض است - شدیداً مریض است - به صورت مأیوس کننده و خطرناک مریض است . » این جمله دارای تأکید است زیرا ترتیب تدریجی صعودی دارد . اگر جمله بالا را چنین بنویسیم : « پسر ت به صورت مأیوس کننده و خطرناک مریض است - شدیداً مریض است ، بسیار

اتحاد و توافق پایدار و راسخی برای صاحب هر گز نمی تواند تقویت و حمایت شود مگر به اشتراك مساعی و همکاری ملتهای دیموکرات.

او کلمه های محوری و اساسی « ملتهای دیموکرات » را در ست در آخر جمله جای داده است.

هر گاه این کلمه های اساسی و محوری را در میان جمله پنهان کنید تا اثر تأکید آن زایل میشود.

اتحاد و توافق پایدار و راسخی برای صلح، هر گز نمی تواند تقویت و حمایت شود مگر اینکه ملتهای دیموکرات اشتراك مساعی و همکاری کنند.

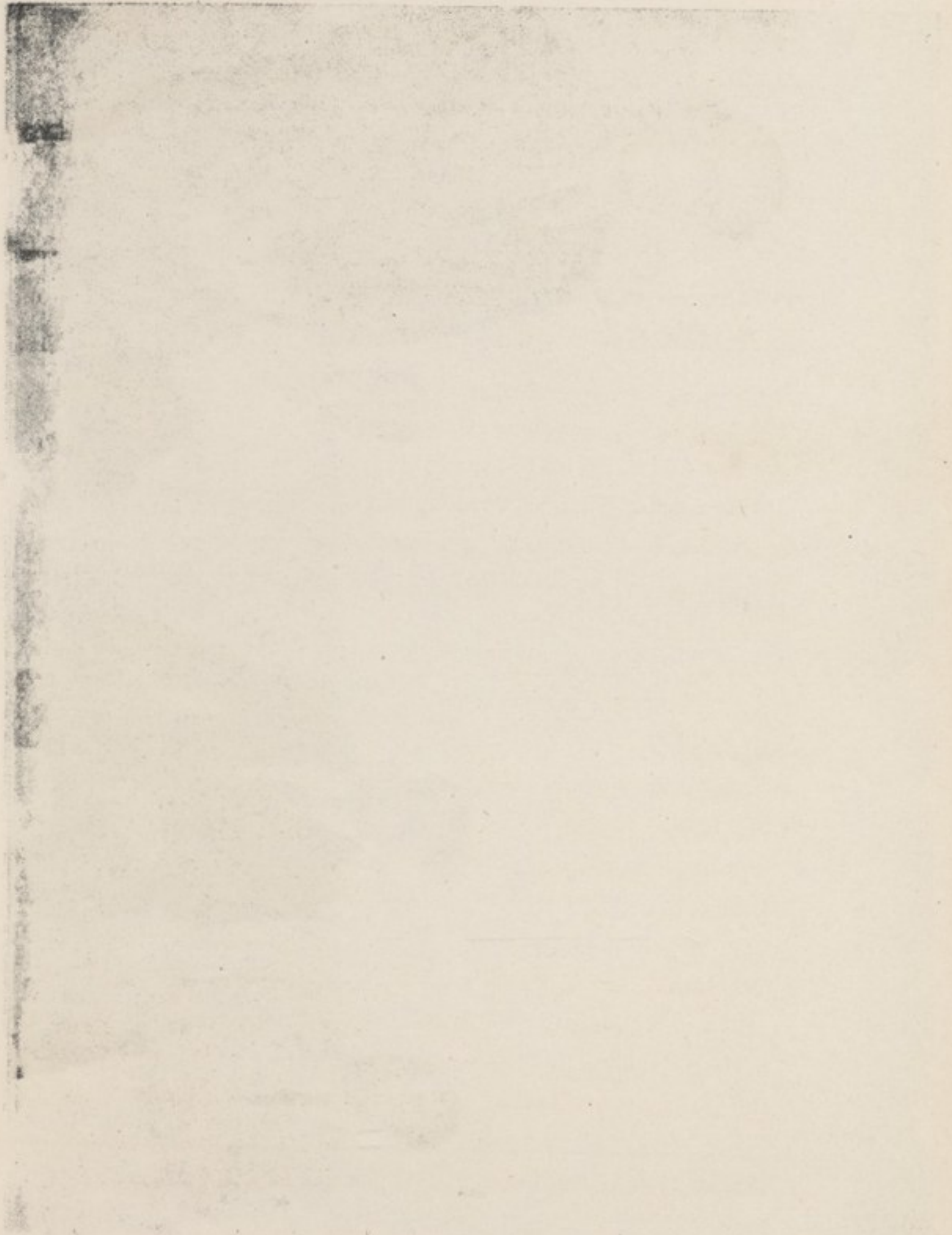
و ازین جمله چنین بر می آید که « اشتراك مساعی و همکاری » کلمه های اساسی و محوری است.

آنگاه که ما اعتیاد ذخیره کردن کلمه های مهم را برای آخر جمله حاصل کردیم؛ جهت توسعه این ممارست در مابقی جمله نیز آماده خواهیم شد. اگر خواننده در آخر جمله توقف میکند واضح است که در میان جمله هم در آن جایگاهی که علامه های نقطه گذاری قرار دارد؛ مختصر توقفی میکند. به صورت کلی، نشانه های نقطه گذاری افکار تابع و تشکیل دهنده را نشان میدهد. جمله بی که در آن تقسیمات من

شده، بادهستهای کسانی که حرص و آزشان در راه منافع، آنان را از دیدن عواقب خطرناک کارشان عاجز ساخته به وجود می آید جلو گیری کنیم.

چنین جمله اگر با تأکید ساخته شده باشد؛ موثر خواهد بود؛ اما معمولاً این جمله فاقد تأکید است زیرا به استثنای (عواقب خطرناک کارشان)، کلمه های دیگر آن دارای فشار و تأکید نیست و نتیجه کلی و مجموعی آن کم و بیش خیره و غبار آلود است، پس تنها با جای دادن کلمه های محوری اساسی در آخر جمله - پیش از نقطه - شاید قنایع باشیم و باید تا حد ممکن بکوشیم که کلمه های مهم دیگر را درست پیش از کلمه ها و سمی کولن ها قرار بدهیم؛ چنانکه روز و لست در جمله زیر همین کار را کرده است:

ما در پی آنیم که «قانون اساسی» را نظر به شرایط امروزی تطبیق کنیم همانسانکه لنکن آنرا نظر به شرایط و جریانات عصر خودش تطبیق کرد؛ باید به شما خاطر نشان کرد که ابراهام لنکن، نه جیمز بوکانن، حامی و نگهدارنده راستین «قانون اساسی» بود، زیرا ترقیخواه و پیشرو حقیقی، ترقیخواه و پیشروی از نوع لنکن، یگانه مشروطه طلب و قانون خواه (۱) راست



اثر پرو فیور تارون

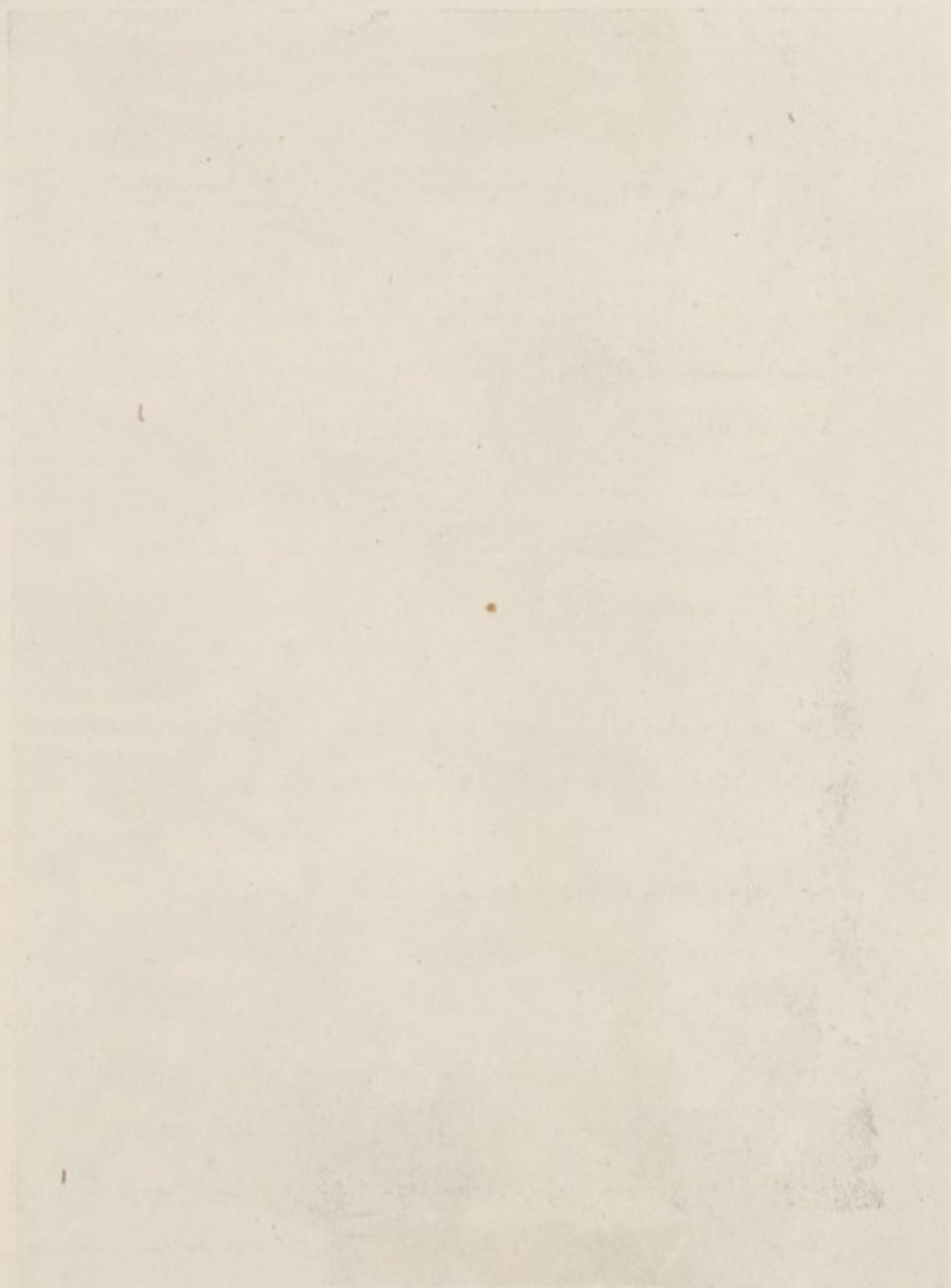
یوتیدیموس و باکتریا

ترجمه علی احمد زهما

در باره یك قبیله دیگر بعد از صحبت خواهیم کرد. راجع باینکه کافند راسیون آنها چه مفهوم و معنی دارد معلوماتی در دست نیست. این قبایل شاید در کردار و اعمال خود شان مستقل و آزاد بوده اند. برخی از اهل مسگیتای پیاده جنگ میکرد و این دال بر آنست که مردمان زراعت پیشه بوده اند. اما طوریکه میبینیم اکثر آنها شبان بودند و بر اسبها سوار شده جنگ میکردند و این جنگجویان سواره بنوبه خود توسط یك ارسطوکر اسی که قهرمانان زره پوش بر اسبهای زره پوش سوار میشدند، رهبری میکردید. این ارسطوکر اسی بر نژاد های مختلف از قبیل «ماهی خورها» ابتدایی که در دهانه های دریا زندگی میکردند و بر مردمانیکه در امتداد سواحل امرار معاش مینمودند، فرمانروایی میکردند؛ و برخی از عادات و رسوم ایندسته مردم را نویسندگان یونانی به لرد های (Lords) سکا انتقال داده بودند. هم همین مردم بودند که سیروس کبیر را بقتل رسانیدند. در مقابل اسکندر قیام نموده بازار معرکه و نبرد را با سکنه گرم نموده بودند. یك سرزم

پاروپا میگردید و در همین جا باراه عمده باکتریا - کاپیسا - تسکیلا ملحق میشد. راه دیگر آن بطرف شمال امتداد مییافت از هرات تا مرو و برای اکسوس تا بخارا امتداد یافته بود. و دوراه عمده دیگر بطرف غرب میرفت؛ یکی از آن دوراه، راه خشکه بوده که از پرسپولس و سوسا تا سلوشیا و بابل امتداد یافته بود. و شاید راه مهمتر آن راه دریایی بوده باشد که تا غدیرا و رزماتنداد یافته بود. دیمتریوس هرگز کر مینا (*garmaina*) را نکشوده بود. لیکن گیدروشیا (*gedrosia*) معضله ایراجلوری ما میگذارد، برای اینکه کیدروشیاراد رفهرست جستین ندیده ام و جستین از اینکه کیدروشیاراد دیمتریوس فتح کرده است، سخن در میان نمیگذارد؛ لیکن اگر اخیانا آنرا کشوده باشد با احتمال قوی تا بعد از فتح سند آنرا اشغال نکرده است. چرا؟ برای اینکه در بین یادداشتها یی که به کیدروشیارابطه دارد و مورد دسترس مامیبا شد، این نکته عطف توجه میکند که پتالین (*patalene*) در کیدروشیابوده. مردمان کیدروشیای تراژیدیهای اودپیدس (*Euripides*) و سوفوکلس را نمایش میدادند و این خود باتمام وضاحت و روش

واقع شده بود، بنیاد گذاشت. اسکندریه یک شهر یونانی بوده و باید مردمان زیادی از اهل یونان در آنجا زندگی میکردند. لیکن خدای متحد هر دو شهر همان خدای خیل کا پیسا بود که در ستیغ پیلوسا را زندگی میکردند و انرا از یوس میپنداشتند. تمام گفته های بالا را از روی سکه هاییکه مورد سترس ما میباشد، استنتاج و استنباط نموده ایم. این دو شهر بند باید بصورت یک شهر در آورده شده باشد، لیکن راجع به روابط سیاسی آن دو نمیتوان از حدس کار گرفت. جهان هلنیک بادو شهر بطریقیکه در بالا تذکر دادیم - مثلاً دیمتریاس - پگسای (*Demetrius pagasae*) آشنا بوده است. لیکن در عین زمان دشوار مینماید انسان باور کند که کا پیسا و اسکندریه مانند و همردیف پگسای و دیمتریاس بوده باشد. کا پیسا در نظریونان حیثیت یک دهکده ایرا داشت. لذا ما باین حساب رسیده نمیتوانیم که چطور آن قریه و دهکده را یونانیان همردیف و هم وزن اسکندریه خود میدانستند. این چیستان با همان معضله ایکه اوپس (*OpiS*) بابل راجز سلوشیای دجله میپنداشتند، شباهت عام و تمامی دارد. اگر احیاناً این تیوری جدید درست و صحیح باشد در آنصورت میتوان یک خط موازی بین کا پیسا - اسکندریه و سلوشیا (*Ctesiphon*) که یک شهر بحساب می آمد و توسط دجله بدو بخش تقسیم شده بود، کشید. (*Ctsi hbon*) بومی باید بعض باشندگان یونانی نژادی داشته میبود. گر چه سیسیفون در وهله اول بصورت قریه و



زندگانی عائشہ رضی اللہ عنہا

يك دفعہ مردی میل داشت خدمت آنحضرت (صلعم) شود، حضرت محمد فرمود بگذارید بیاید. اگر چه او مرد نیکو کار نیست. ولی حضرت محمد (صلعم) با کمال لطف و مرحمت با او صحبت کرد. حضرت عائشہ از این پیش آمد شوهرش تعجب نمود بنابراین ہنگامیکہ مرد مذکور بیرون شد حضرت عائشہ پرسید: یا رسول اللہ! او را خوب نمی دیدید پس چرا با لطف و صمیمیت با او حرف زدید. فرمود: ای عائشہ! بدترین مرد کسی است کہ بندگان خدا بواسطہ بد کرداری از او بترسند و بدیدار او نیایند.

باینصورت حضرت عائشہ از ہمسرم محترم خود پرسشها میکرد و مباحثات می نمود و در عین حال حضرت پیغمبر تمام رفتار و کردار او را مراقبت و لغزشها و اشتباہات او را مرتفع می نمود.

يك كرت تنی چند از یہودیان خدمت آنحضرت (صلعم) شدند و سہواً بجای اسلام. علیک: السام علیک یعنی تو مرده باشی گفتند حضرت محمد بجواب آنان صرف فرمود و علیکم. ولی حضرت عائشہ از شنیدن این سخن تاب

مسجد را تشکیل میداد و حضرت محمد (صلعم) از همین دروازه داخل مسجد میشدند و هنگام اعتکاف سربار کفش را اندرون مسجد می نمود و حضرت عائشه مویش را شانه میزد. گاهی از درون مسجد دست خود را دراز میکرد و از حجره چیزی می طلبید. حجره حضرت عائشه کوچک بود و بیش از شش و هفت دست وسعت نداشت و سقف آن از چوب خرما بود و بر فراز آن چادری انداخته بودند تا از وقوع چکک جلوگیری بعمل آرد. در موقع ایستادن دست آدمی به سقف میرسید. متصل حجره بالا خانه ای بود که آنرا مشربه میگفتند و حضرت محمد (صلعم) ایام ایلاً را در آنجا بپایان میرساندند.

کلیه اثاث البیت حضرت پیغمبر اسلام عبارت بود از يك چارپائی، يك بستر يك متکا، يك درجوال برای آرد و خرما، يك سبوی آب و يك دو پیاله.

حضرت محمد (صلعم) توان افروختن چرا

غالباً خمیر میکرد وای آنرا فراموش کرده میخوابید، بزمی آمد و آنرا میخورد. باری چنین اتفاق افتاد که حضرت عائشه نان پخت و انتظار مقدم آنحضرت را میکشید ولی شب حضرت پیغمبر دیرتر در مسجد بماند عائشه را پینکی برد بر همسایه فرود آمد و تمام آنرا بخورد. عائشه مانند زنان مسن طعام نیکو پخته نمیتوانست.

انتظام امور منزل حضرت محمد (صلعم) بحضرت بلال سپرده شده بود؛ او بود که غله تمام سال را تقسیم میکرد و در هنگام ضرورت وام میگرفت. پس از رحلت آنحضرت (صلعم) چون تمام عربستان مسخر گردیده بود و از تمام ولایات و بیت المال مرکزی پول میآمد ولی در روز وفات آنحضرت (صلعم) در خانه حضرت عائشه حتی مصرف یکروزه هم وجود نداشت.

در دوره خلافت حضرت ابوبکر غله بصورت منظم باهل حضرت محمد (صلعم) میرسید حضرت عمر (رض) سالیانه برای همسران حضرت پیغمبر مقرر کرد. حضرت عائشه سالانه دوازده هزار درهم و سائر ازواج حضرت محمد (صلعم) ده هزار درهم معاش داشتند. در عصر حضرت عثمان، حضرت علی و امیر معاویه و روش مذکور برقرار ماند. و قتیکه عبدالله بن زبیر عامل حجاز شد تمام مخارج حضرت عائشه را مکفل گردید. لیکن روزیکه از بیت المال خوراک ایشان تهیه میگرددید شام همان

و محبت پیدا کرد. حضرت محمد میفرماید: نیک شما کسی است که با همسر خود از همه بهتر باشد و من برای همسرانم از همه شما بهتر هستم.

صحت این گفتار را از این مسأله بخوبی میتوان درك کرد که درزندگی ۹ ساله حضرت عائشه با حضرت محمد (صلعم) سوای حادثه ایلاً کدام واقعه ایکه سبب رنجش خاطر آنان بشود بعمل نیامد. حضرت عائشه با همسر گرامی خود با کمال همدردی و خلوص نیت میزیست. مخصوصاً وقتی که فقر و تنگدستی خانواده حضرت محمد (صلعم) مدنظر قرار داده شود؛ در آنوقت اهمیت و منزلت این محبت بی‌آلایش بیشتر خواهد گردید.

حضرت محمد (صلعم) عائشه را خیلی دوست میداشت و علاقه و محبت پیغمبر با عائشه سبب رنجش خاطر سایر همسران حضرت پیغمبر گردید. بنابراین چندین کرات خدمت آنحضرت (صلعم) شکایت کردند. حضرت محمد (صلعم) با اثر اصرار آنان فرمود مراد مرورد عائشه متأثر مسازید زیرا تنها در زیر احاف او بود که وحی بر من نازل گردید.

هنگامیکه عمر و بن عاص از غزو و سلاسل برگشت از آنحضرت (صلعم) پرسید: که

یعنی در تأمین عدالت و حسن معاشرت با همسران؛ در آن مرا از عدل باز مدار؛ لیکن چیزیکه از قدرت من خارج است یعنی در مورد قدر و منزلت عائشه مرا در آن معذور بدار.

این تصور عوام که حضرت محمد (صلعم) عائشه را بنابر زیبایی و جمالش نسبت بسائر هسران خود بیشتر دوست میداشت؛ عاری از حقیقت است. زیرا حضرت عائشه مانند حضرت زینب؛ حضرت جوهریه و حضرت صفیه و جامت نداشت، حضرت محمد (صلعم) او را بخاطر فهم مسائل و اجتهاد فکری اش نسبت بدیگران گرامی تر میداشت. پس از عائشه، حضرت محمد (صلعم)، حضرت ام سلمه را دوست میداشت در حالیکه از حضرت عائشه بمراتب پیر بود. حضرت خدیجه در سن شصت وفات کرد ولی حضرت پیغمبر او را چنان دوست میداشت که حتی سبب شک حضرت عائشه گردیده بود. چنانکه يك كرت حضرت عائشه اسم او را بزشتی بر دو آن حضرت (صلعم) متأثر شد. بنابر آن بخاطر باید سپرد که حضرت پیشوای اسلام زنان خود را بخاطر جمال ظاهری چندان دوست نمی داشته بلکه بیشتر گرویده صفای باطن و سیرت آنان گردیده بود.

عشق عائشه بشوهر

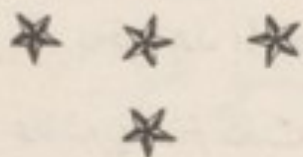
ترك گفت. در تاریکی هر طرف اتاق را جستجو کرد بالاخره ملاحظه کرد که حضرت محمد (صلعم) مصروف تسبیح است. از کردار خود ندامت کشید و بی اختیار اظهار کرد پدر و مادرم فدای تو باد من در چه اوهام و حضرت شما در کدام عالمی. یکبار آنحضرت (صلعم) ایلاً آنمو یعنی تصمیم گرفت تا یکماه با همسران خود نیامیزد. بنا بر آن در بالاخانه کنه حجره حضرت عائشه بسر میبرد و همسران آنحضرت (صلعم) هم از بیم و اندوه حضرت محمد نزد او تشریف برده نمی توانستند همسران حضرت تش میگریستند ولی حضرت عائشه خیلی متأثر بود، و هر روز چون یکسال بروی میگذشت چون ماه پایان رسید، حضرت محمد (صلعم) مستقیماً بحجره عائشه شد.

چون عده از همسران پیشوای اسلام بخانواده های ممتاز مربوط بودند بنا بر آن بزنگی مسکنت بار آنحضرت چندان راضی نمیشدند؛ باین خاطر آیت تمخیر نازل گردید تا کسانی که میل داشته باشند میتوانند آنحضرت (صلعم) را ترك بگویند. ولی تمام همسران شان به آن زندگی کمال رضایت خویش را اظهار داشتند و حضرت عائشه اولتر از دیگران تقدم و برتری را منسوخ قرار دادند.

سپس آیه ارج

انبساط خاطر همسر خود مکوشید . وساعت تیری های او را امر نیکو میخواند .
حضرت عائشه قریب یک دختر انصار را بعهده گرفته بود ، چون جوان شد او
را بشوهر داد و عروسی او را با کمال وقار و سادگی انجام داد . چون حضرت
محمد (صلعم) در آن روز از بیرون تشریف آورد به رسم مزاح فرمود : عائشه
هیچ ساز و سرود درك ندارد .

یکبار حضرت عائشه در صحبت از آنحضرت (صلعم) پیشروی میکرد ، اتفاقاً
پدرش بیامد . چون وضع حضرت عائشه بدید متأثر شد و میل به کتک زدن
او بنمود . ولی حضرت محمد (صلعم) از همسرش پشتیبانی کرد . چون بیرون رفت
حضرت محمد (صلعم) فرمود : عائشه دیدی چسان ترا نجات دادم .
حضرت محمد (صلعم) گاهی برای خاطر حضرت عائشه با و افسانه میگفت .
روزی حضرت محمد (صلعم) با و افسانه گفت کرت دیگر حضرت
عائشه حکایتی گفت : (نا تمام)



نویسنده پروفیسر هاید

مترجم هاله

خبر چیست

بمنسوبین روزنامه‌ها مخصوصاً نامه‌نگارها ضروری است که در این سه موضوع اساسی دسترس کافی داشته باشند:

۱- شناختن خبر

۲- جمع کردن خبر

۳- نوشتن خبر

تعریف خبر:

تعریف خبر يك امر مشكل بوده هنوز کسی موفق نیامده که در يك جماعه يا يك پراگراف و بيايك فصل چنان تعریفی آفاقی و متقاعد کنند، بعمل آرد که جامع افراد و مانع اغیار باشد.

گرچه بعضی اشخاص بزعم خودشان از عهده این مشکل بدرآمده اند مگر آنها این کار را از نقطه نظر مخصوصی انجام داده اند که بدین لحاظ بکلی عندی بوده علماً ارزشی ندارند. اگر بخواهیم که این تعریفات عندی را باهم مقایسه و مقارنه نموده تعریفی آفاقی از آن

خبر آن چیزی است که مطابق بوقت و مورد علاقه عده زیاد مردم باشد .
 برای اینکه تعریف فوق درست فهمیده شده بتواند ذیلاً بتوضیح آن میپردازیم .
چیزی عبارت از موضوعات کثیری است که در يك روز نامه چاپ میشود .
 روز نامه مانند سایر نشریه ها برای موضوعات خاصی اختصاص نیافته هر موضوع
 میتواند تحت شرایط بخصوصی شکل خبر را بخود بگیرد .
مطابق بوقت عبارت از تازگی موضوع است موضوعات دیر و زو امر و ز طبعاً
 دارای تازگی میباشد و موضوعات قدیمی را نقاط نظر جدید مناسب وقت میسازد
 از همینجاست که نامه نگارهای روز نامه های مختلف جهت زودتر بدست آوردن
 موضوعات در حال رقابت دیده میشوند .
مورد علاقه عبارت از آن صفت موضوع است که توجه مردم را به صورت اجباری
 بلکه بطریق اختیاری بخود جلب میکند و مورد علاقه مهمترین نکته تعریف
 فوق میباشد چه روز نامه ای که علاقه مردم را در نظر میگیرد طبعاً خواننده بیشتر داشته میباشد .
عده زیاد مردم عبارت از خوانندگان طبقات مختلفه میباشد . چون روز نامه برای
 استفاده تمام طبقات نشر میشود از آنرو سعی بعمل می آید که میدان فعالیت آن وسیع باشد
 تا منسوبین هر طبقه بتوانند موضوعات مورد علاقه خود را در آن بیابند .

